

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال سوم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

ص ۹۷-۱۱۶

معناشناسی واژه «اسلام» در قرآن، با تأکید بر بررسی رابطه آن با پلورالیزم دینی

محمد جواد نجفی* جواد محمدی**

چکیده

این پژوهش بر آن است تا در خلال معناشناسی لغوی و قرآنی واژه «اسلام» رابطه آن را با بحث «پلورالیزم دینی» مورد کنکاش قرار دهد. «اسلام» در لغت از «سلم» گرفته شده و به معنای انقیاد و اظهار خضوع و تسلیم است، زیرا از سرکشی و امتناع که نوعی آفت و فساد محسوب می‌شود، خالی است. «اسلام» در عرف آیات قرآن به معنای تسلیم بودن در برابر خدا و اوامر اوست؛ اوامری که از سوی پیام آوران خدا به مردم ابلاغ شده است، بنا بر آیات مرتبط با رسالت پیامبر اسلام (ص)، یکی از مهمترین لوازم تسلیم، اعتقاد به رسالت آن حضرت است. این معنا با پلورالیزم دینی به مفهوم تأکید بر حقانیت دین اسلام همراه با منحصر نداشتن نجات در آن و زندگی مسالمت آمیز با پیروان ادیان دیگر سازگار است، ولی با تعریف دیگر آن که مدعی تکثر و تساوی آنان در برخورداری از حقیقت باشد، سازگاری ندارد.

واژه‌های کلیدی

معناشناسی، اسلام، قرآن، پلورالیزم دینی.

مقدمه

پلورالیزم دینی (Religious Pluralism)، یکی از مباحث مهم و چالش برانگیز دوران معاصر است. از همین رو، بررسی این بحث در قرآن کریم و جستجوی دیدگاهی بر گرفته از کتاب قیم الهی در این باب بسیار بایسته می‌نماید. این پژوهش بر آن است تا موضوع یاد شده را در عرصه محدودتری، معناشناسی واژه اسلام، در قرآن کریم واکاوی نماید. گرچه پیش از این موضوع، پلورالیزم دینی و قرآن در آثاری چون «قرآن و پلورالیزم» اثر محمد حسن قدردان قراملکی، «پلورالیزم دینی از منظر قرآن کریم» نوشته علی اسلامی و به طور پراکنده در مباحث کسانی مانند: محمد آرکون، نصر ابو حامد زید، عبدالکریم سروش، مجتهد شبستری به عنوان طرفداران نظریه پلورالیزم دینی؛ جوادی آملی، مصباح یزدی، جعفر سبحانی و علی ربانی گلپایگانی به عنوان مخالف نظریه مطرح شده است، اما این پژوهش برای نخستین بار از زاویه معناشناسی واژه «اسلام»، به بررسی نظریه یاد شده می‌پردازد. امتیاز تحقیق حاضر، علاوه بر نو بودن کار، این است که در بحث بررسی پلورالیزم دینی از منظر قرآن، نقش معنا شناختی واژگان قرآن را برجسته ساخته است؛ چیزی که گمان می‌رود در همه یا بیشتر پژوهش‌های عرضه شده مغفول واقع شده است.

۲. معناشناسی لغوی

۱-۲. معنای لغوی:

واژه اسلام از «سلم» به معنای درستی و تندرستی و آسایش است (ابن فارس، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ۶۸). «سلامه» نیز به معنای ایمنی از آفت آزار است

(همان). راغب اصفهانی می‌گوید: «السَّلْمُ وَالسَّلَامَةُ: التَّعَرُّيُّ مِنَ الْآفَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ»^۱ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۲۲)، در لسان العرب نیز همین معنا ذکر شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۲۸۹) اما پیوند «اسلام» با این معنا چگونه پدیدار می‌شود؟ ابن فارس می‌نویسد: «و من الباب أيضاً الإسلام، وهو الانقياد؛ لأنه يسلم من الإساءة والامتناع»^۲ (ابن فارس، ۱۴۲۳ق: ۶۸). ابن منظور نیز می‌گوید: «و الإسلامُ و الاستِسْلَامُ: الانقياد»^۳. همچنین: «فالإسلام إظهار الخُضُوعِ...» (ابن منظور همان: ۲۹۴) بنابراین، اسلام به معنای سرسپردگی و نمایش کرنش است، زیرا از سرکشی و نافرمانی که نوعی آسیب و تباهی به شمار می‌آید، خالی است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت اسلام وارد شدن در سلم و سلامت است. شیخ طبرسی می‌گوید: «والإسلام أصله السلم معناه دخل في السلم و أصل السلم السَّلَامَةُ لأنها انقياد على السَّلَامَةِ»^۴ (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲: ۷۱۵) وی همچنین معتقد است که اسلام می‌تواند از «تسليم» نیز به معنای تسليم بودن در برابر امر خدا باشد، زیرا تسليم نیز از «سلامه» گرفته شده و به معنای انجام کاری است که تهی از تباهی باشد. بنابراین، اسلام انجام طاعاتی است که پیراسته از تبهکاری باشد (همان). پس به طور کلی می‌توان گفت اسلام سرسپردگی و رام بودن در برابر خداست، زیرا همراه با سلامت از هرگونه سرکشی و فساد است.

«سلام» به معنای تحیت نیز از همین ریشه است؛ به این معنا که رابطه طرفین، مسالمت آمیز است و از هرگونه جنگ و نزاع - که نوعی عیب و آفت - است، خالی است (ابن منظور، همان)، به همین مناسبت، «سلام» به معنی اسمی از اسماء الهی، به معنی کسی

منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۲۹۳؛ ابن فارس، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ۶۸). انقیاد از ریشه «قود» است. «القود» در لغت نقیض «السوق» است. سوق در اصل راندن حیوان از پس وقود راندن و حرکت دادن آن از پیش است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۳۶۹؛ ابن احمد، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۱۹۶)، «قائد» نیز کسی است که از پیش گروهی را حرکت می‌دهد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۳۷۰). انقیاد از باب انفعال، پذیرش قیادت دیگری است، به همین جهت در کتاب های لغت به «خضوع» معنی شده است (همان). بنا بر این انقیاد، خضوع و پذیرش اطاعت دیگری است. استسلام نیز از همان ریشه «سلم»، ولی از باب استفعال، به معنای خضوع و منقاد بودن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ص ۲۸۹؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۶: ۸۴).

۲-۵. واژگان متضاد

گفتیم که اسلام از ماده «سلم» است. نقیض و متضاد سلم، «حرب» است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۳۰۲؛ ابن احمد، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۲۱۲). پس چنانکه اسلام به معنای انقیاد و خضوع و تسلیم سلامت بودن است، حرب نیز مفهوم عدم انقیاد و خضوع و رابطه مسالمت آمیز را در خود دارد.

در کتاب های لغت به روشنی متضادی برای اسلام ذکر نشده است، اما از بیان برخی لغویان چنین بر می آید که کلماتی مانند اباء و امتناع می‌توانند متضاد اسلام واقع شوند. پیش از این، از ابن فارس کلامی در مورد اسلام نقل کردیم که چنین بود: «و من الباب أيضاً الإسلام، وهو الانقیاد؛ لأنه یسلم من الإیاء والامتناع» (ابن فارس، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ۶۸).

است که رفتار و برخورد او با بندگانش عاری از هرگونه ظلم و ستمی می‌باشد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹: ۴۰۰). همچنین «سلم» به معنای صلح از این باب است، چرا که رابطه دو طرف از جنگ و جدال در سلامت است (ابن فارس، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ۶۹). «سَلِّمْ» به معنای نردبان هم مأخوذ از ریشه مذکور است، زیرا شخص امید دارد با سلامت از آن بالا یا پایین رود (همان).

۲-۲. آیا «اسلام» واژه ای دخیل است؟

آرتور جفری در کتاب «واژگان دخیل» (Foreign Vocabulary of the Quran) در مورد دخیل بودن «اسلام» سخنی نگفته، ولی واژه «سلام» را که هم ریشه اسلام است، دخیل قلمداد نموده است (جفری، ۲۰۰۳: ۱۷۴ و ۱۷۵). با توجه به اینکه هیچ گونه عجمگی در واژه «اسلام» یافت نمی‌شود و معنای آن کاملاً در عربی روشن است، و همچنین اینکه در کتب لغت و کتب دیگری که در موضوع کلمات دخیل نوشته شده‌اند، مانند شفاء الغلیل خفاجی و کتب مشابه، چون **فقه اللغة** ثعالبی، اشاره‌ای به دخیل بودن آن نشده، شکی نمی‌ماند که واژه یاد شده اصیل است. این مطلب در مورد واژه «سلام» نیز صادق است.

۲-۳. وجوه مختلف لغوی

در لغت برای اسلام وجوه معنایی دیگری ذکر نشده است.

۲-۴. واژگان هم معنا

اسلام در لغت با کلمات «انقیاد» و «استسلام» هم معناست (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷: ۲۶۶؛ ابن

۳. معنانشناسی قرآنی

چنانکه در بخش معنا شناسی لغوی گذشت، این کلمه به معنای سرسپردگی است. در قرآن کریم نیز این واژه به همین معنا به کار رفته است:

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۵ (بقره/۱۱۲).

در این آیه به همان معنای تسلیم شدن در برابر خدا اشاره شده است.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۶ (بقره/۱۳۱).

در این آیه نیز معنای سرسپردگی در برابر پروردگار عالمیان به روشنی دیده می‌شود. در آیه بیستم آل عمران هم معنای رام بودن در مقابل خداوند تعالی آشکار است: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ»^۷ (آل عمران/۲۰). همچنین است در برخی آیات دیگر:

أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ^۸ (آل عمران/۸۳).

در اینجا آسمان‌ها و زمین و ساکنان آنها را تسلیم مطلق پروردگار می‌نمایاند.

قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۹ (نمل/۴۴).

در این آیه نیز به تسلیم شدن ملکه سبا به همراه سلیمان نبی - علیه السلام - اشاره شده است.

۳-۱. منظور قرآن از اسلام چیست؟

قرآن کریم در هشت مورد واژه «اسلام» را در همین شکل مصدری به کار برده است. مانند: «إِنَّ

الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^{۱۰} (آل عمران/۱۹) و «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۱۱} (آل عمران/۸۵) (و نیز در سوره مائده، آیه سوم؛ سوره انعام آیه ۱۲۵؛ سوره توبه، آیه ۷۴؛ سوره زمر، آیه ۲۲؛ سوره حجرات، آیه ۱۷؛ سوره صف، آیه ۷).

از منظر قرآن کریم یک دین خدایی بیشتر وجود ندارد و همه پیامبران پروردگار نیز برای تبلیغ و ترویج همین یک دین آمده‌اند: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ...»^{۱۲} (شوری/۱۳). در این بینش سخن از «ادیان» نیست، بلکه سخن از «دین یگانه» است و میان آموزه‌های پیامبران، هیچگونه گسست، جدایی و ناسازگاری نیست: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^{۱۳} (بقره/۱۳۶). یا: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^{۱۴} (بقره/۲۸۵). بنابراین، دینی که به وسیله پیامبران، از آدم تا خاتم (ع) آمده، یکی است و گوهر آن نیز جز «سرسپردگی» در برابر پروردگار متعال و اوامر او نیست. این دیدگاه قرآن در مورد دین است؛ چیزی که اهل کتاب از درک آن ناتوان بوده، پیامبران پروردگار و آموزه‌های آنها را از هم جدا کردند. علامه طباطبایی (ره) می‌نویسد: «و قد

- فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَآشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ (آل عمران/۵۲).

حواریون نیز خود را مسلم و تسلیم در برابر خداوند رحمان معرفی می‌کنند.

حضرت موسی - علیه السلام - نیز همین اصطلاح را برای قوم خود به کار برده است:

- وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ^{۱۸} (یونس/۸۴).

حضرت یوسف - علیه السلام - نیز در دعای خود به درگاه پروردگار، از او می‌خواهد که در حالت اسلام از دنیا رحلت کند: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْجَنَّةِ بِالصَّالِحِينَ»^{۱۹} (یوسف/۱۰۱). علامه طباطبایی می‌نویسد: «پس از آنکه یوسف (ع) در مقام کرنش در برابر خدای عزیز مستغرق گردید و به ولایت او در دنیا و آخرت گواهی داد، مانند برده‌ای که در تحت ولایت مالک خویش است، درخواست می‌کند که ولایتش را در دنیا و آخرت شامل حال او کند، بدین گونه که او را تا در دنیا زنده است تسلیم خود کند و در آخرت در زمره صالحین قرار دهد، زیرا کمال بنده مملوک آن است که نسبت به پروردگارش تسلیم باشد و تا زمانی که زنده است، در برابر آنچه وی از او می‌خواهد، سر تسلیم فرود آورد و در اعمال اختیاری خود چیزی که مایه کراهت و نارضایتی اوست، از خود نشان ندهد و تا آنجا که می‌تواند، خود را برای نزدیکی به مولایش صالح و برای مواهب بزرگ او لایق کند و همین باعث شد که یوسف - علیه السلام - در دنیا اسلام را و در آخرت

بداً تعالی بالإخبار عن حال كل واحد منهم على نعت الأفراد فقال: كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ ثم عدل إلى الجمع فقال: لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ إِلَى آخِرِ آيَاتِنِ، لأن الذي جرى من هذه الأمور في أهل الكتاب كان على نعت الجمع كما أن اليهود فرقت بين موسى و بين عيسى و محمد، و النصرى فرقت بين موسى و عيسى، و بين محمد فانشعوا شعبا و تحزبوا أحزابا و قد كان الله تعالى خلقهم أمةً واحدةً على الفطرة...»^{۱۵} (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۴۳).

از همین روست که قرآن کریم اسلام و مسلم بودن را به پیامبران پیشین و پیروان آنها نیز نسبت داده است:

- وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيْنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^{۱۶} (بقره/۱۲۸)

ابراهیم و اسماعیل ضمن دعا برای پذیرش کارشان در پیشگاه خدای سبحان از او می‌خواهند که آنان را از سرسپردگان در برابر او امر خود قرار دهد.

- وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ^{۱۷} (بقره/۱۳۲).

در این آیه نیز ابراهیم و یعقوب ضمن سفارش فرزندانشان به دینداری، به آنان توصیه می‌کنند که جز در حالت تسلیم از دنیا نروند. ملاحظه می‌شود که آیه کریمه پس از از توصیه به دینداری بحث اسلام را مطرح نموده است، چرا که حقیقت دینداری چیزی تسلیم مطلق بودن در برابر خدای حکیم و رهنمودها و اوامر و نواهی او نیست.

دخول در زمره صالحان را درخواست نماید» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۵۰). از همین روست که در یک جمله فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^{۲۰} (آل عمران/۱۹).

پس بر پایه آیات کریمه یاد شده، اسلام، تسلیم بودن در برابر خدا و اوامر اوست، اوامری که به وسیله پیامبران الهی از اولین آن بزرگواران تا آخرین، به مردم اعلام و ابلاغ شده است، آشکار است که یکی از مصادیق مهم این سرسپردگی باور به رسالت هر پیامبری در روزگار اوست، بویژه در مورد پیامبر خاتم (ص)، باور به رسالت آن جناب و پذیرش فرمان او، از هنگام بعثت حضرتش به بعد، برجسته ترین مصداق تسلیم در برابر خدای متعال است. در غیر این صورت تسلیم به معنای حقیقی آن محقق نشده است:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَقُلْ لِلَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^{۲۱} (آل عمران ۱۹-۲۰). آیه «فان حاجوك...» بخوبی مفهوم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» را تبیین می‌کند، زیرا مفاد آیه این است که اگر اهل کتاب اسلام بیاورند، هدایت شده‌اند، در غیر این صورت گمراهی دامنگیر آنان شده و بر پیامبر (ص) جز رساندن پیام نیست. آشکار است که پیامبر (ص) اهل کتاب و امیین را به اسلام و تسلیم شدنی دعوت می‌کند که نبوت خود او هم جزء مهمی از آن است: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي

الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^{۲۲} (آل عمران/۸۵-۸۶). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پس از هشدار مبنی بر اینکه اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، در ادامه کسانی را که حقانیت پیامبر اسلام (ص) برای آنان روشن شده، ولی رسالت او را بر نمی‌تابند، در شمار ستمگران دانسته، از هدایت الهی محروم می‌داند. در جای دیگر نیز می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمُوتُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^{۲۳} (اعراف/۱۵۸). آیه نیز به روشنی مردم را به پذیرش رسالت پیامبر (ص) فراخوانده و آن را لازمه هدایت دانسته است.

۴. واژه «اسلام» و پلورالیزم دینی

۴-۱. تعریف پلورالیزم دینی:

پلورالیزم مرکب از دو واژه «plural» و «ism» است. واژه «plural» به معنای «بیش از یکی یا دوتا» یا «شامل بیش از یکی» و به عبارت دیگر به معنای «جمع» آمده است. این کلمه ریشه انگلیسی-فرانسوی داشته و در اصل از کلمه لاتین «pluralis» به معنای «بیشتر» اخذ شده است. «ism» نیز پسوندی است به معنای «باور مشخص»، «مکتب»، «نظریه» و «فرضیه» (وبستر، ۲۰۰۵-۲۰۰۶: ۶۸۴). نخستین معنایی که برای کلمه «پلورالیزم» ذکر شده، «تصدی چند منصب و موقعیت کلیسایی در زمان واحد» است. معانی دیگر و البته شایعتر این واژه بدین گونه است:

فقط در یک دین خاص است، در عین حال همه می‌توانند در این راه گام بگذارند؛ هر چند ملتزم به شرایط و آداب دین حق نباشند. شمول گرایان مسیحی معتقدند فیض و لطف (Grace) الهی می‌تواند شامل حال همه انسان‌ها شود و اگر کسی بتواند با فیض خدا مرتبط شود؛ حتی اگر مسیحی نباشد، اهل نجات است. اینان بین «شناخت حقیقت» و «تحصیل نجات» تفکیک قائل می‌شوند؛ یعنی ممکن است کسی حق را نشناخته باشد، ولی اهل نجات باشد. کارل رانر (۱۹۰۴-۱۹۸۴) و هانس کونگ (متولد ۱۹۲۸م) از معروفترین طرفداران این دیدگاه هستند.^{۲۵} (برای آگاهی بیشتر رک: مارمین و هاینس، نشست کمبریج به افتخار کارل رانر، ۲۰۰۵ م: ۲۳۸؛ ریچاردز، رویکردهای مختلف به پلورالیزم دینی (ترجمه رضا گندمی و احمدرضا مفتاح، ۱۳۸۳ ش: ۹۹). این دیدگاه در جهان اسلام در اندیشه و بیان اندیشمندانی چون شهید مطهری با تأکید بر حقانیت دین اسلام و البته منحصر نداشتن نجات به مسلمانان، با تبیین منطقی‌تری مطرح شده است (برای آگاهی بیشتر رک: مطهری مرتضی، ۱۳۷۲ ش: ۲۹۹).

۴-۲. اسلام و رابطه آن با پلورالیزم دینی

از تعاریف فوق، تعریف دوم و سوم با مفهوم واژه «اسلام» قابل جمعند، زیرا حقانیت اسلام با زندگی مسالمت آمیز با پیروان سایر ادیان تعارضی نداشته و همچنین، با اهل نجات بودن قاصران و مستضعفان از دیگر ادیان نیز قابل جمع است، اما تعریفی که محل مباحث و مناقشات زیادی بوده، تعریف نخست است. تعریفی که با مفهوم قرآنی اسلام ناسازگار بوده، «حق» بودن ادیان دیگر را بر نمی‌تابد و آنان را در «حقانیت»

- «قائل بودن به وجود بیش از یک یا دو حقیقت»؛

- «نظریه‌ای که حقیقت را مرکب از چند واقعیت می‌داند» (همان).

«تکثرگرایی دینی» در اصطلاح دارای چند تعریف یا تقریر است، در ذیل به مهمترین آنها اشاره می‌شود: «تکثرگرایی دینی» (Religious pluralism)؛ آن مکتب فکری است که حقیقت را منحصر در یک دین نمی‌داند، بلکه بر این باور است که همه ادیان سهمی مساوی از حقیقت داشته، باعث رستگاری پیروان خود می‌شوند. به عبارت دیگر، ادیان همگی جلوه‌ای از حقیقتند و نباید هیچ دینی بر «حق مطلق» بودن خویش پافشاری کند، بلکه پیروان ادیان باید معتقدین به سایر ادیان را نیز در «حق» بودن سهیم و شریک و بر سر سفره نجات برنشسته بدانند.^{۲۴} (هیگ، ۱۹۸۰م: ۵۲؛ ۲۰۰۱م: ۱۵).

۲- تکثر گرایی دینی به معنای زندگی مسالمت آمیز ادیان در کنار یکدیگر. این دیدگاه قائل به تکثر واقعیت ادیان است؛ نه حقیقت آنها. به عبارت دیگر، از این منظر به این موضوع پرداخته نمی‌شود که کدام دین حق و کدام باطل است، بلکه آنچه مدنظر است، صرفاً همزیستی مسالمت آمیز باورمندان به ادیان گوناگون در کنار یکدیگر است. بر بنیاد این دیدگاه، باورمندان به هر دینی دعوت می‌شوند که با توجه به مشترکاتی که دارند، دست از خشونت، جنگ، نزاع و بی احترامی نسبت به یکدیگر دست برداشته و زندگی آرامی در کنار یکدیگر داشته باشند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۵: ۱۸؛ سبحانی، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۴).

۳- شمول گرایی: (Inclusivism) بر پایه این دیدگاه تنها یک راه حق وجود دارد و این راه حق

سهیم و شریک نمی‌داند. اینک به بررسی و تبیین هر سه تعریف فوق و دلایل تأیید یا عدم تأیید آنها از منظر قرآن کریم می‌پردازیم:

۴-۲-۱. رابطه اسلام و تعریف اول از پلورالیزم دینی (تکثر حقیقت و اعتقاد به حقانیت همه ادیان)

از آنچه در بخش معناشناسی قرآنی واژه مورد نظر گفتیم، تا اندازه‌ای دانسته شد که اسلام با تعریف یاد شده از پلورالیزم دینی قابل جمع نیست و بر آن خط بطلان می‌کشد. اینک توضیح بیشتر موضوع با تکیه بر آیات قرآن کریم:

۱- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۲۶} (توبه/۳۳).

این آیه کریمه هم بر حق بودن آیین اسلام صراحت دارد و هم باطل بودن دیگر ادیان را اثبات می‌کند، زیرا اگر ادیان دیگر نیز حق بوده و مایه سعادت و رستگاری انسان باشند، منطقی به نظر نمی‌رسید که خدای متعال خبر از مغلوب شدن آنان و پیروزی اسلام بدهد (رک: تفاسیر متعدد). سیاق آیات قبل و بعد نیز به خوبی نشان می‌دهد که منظور آیه همین ادیان تحریف شده است که پیشینه الهی و آسمانی بودن داشته‌اند. در آیات قبل می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۲۷} (توبه/۲۹-۳۳). در آیه بعدی نیز فرموده است: «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^{۲۸} (توبه/۳۴). بنابراین، کاملاً روشن است که قرآن، حق بودن دیگر ادیان را بر نمی‌تابد. این حقیقتی است که در روایات نیز بدان اشاره شده است. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام-صلی الله علیه و آله- می‌خوانیم: «لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ»^{۲۹} (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۱۳). در تفسیر عیاشی نیز از امام صادق-علیه السلام- می‌خوانیم: «فِي قَوْلِ اللَّهِ: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» يَكُونُ أَنْ لَا يَبْقَى أَحَدٌ، إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^{۳۰} (همان: ۲۱۲).

چیرگی و پیروزی اسلام بر دیگر ادیان موضوعی است که در روایات و احادیث هم وارد شده است (رک: سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۲۳۱). فخر رازی نیز در تفسیرش با این جملات: «ثالثها: صیوره دینه مستعلیا علی سائر الأديان غالبا علیها غالبا لأضدادها قاهرا لمنكريها و هو المراد من قوله: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^{۳۱} برخی اشکالات مقدر را پاسخ می‌دهد (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶: ۳۲).

قرآن کریم در دو آیه دیگر همین مضمون را به کار برده است:

پیدا نمی‌کند. این مطلبی است که سیاق آیات نیز به روشنی بدان اشاره دارد، چرا که در آیه بعدی می‌فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^{۳۷} (آل عمران/۲۰). چنانکه ملاحظه می‌شود، مخاطب آیه پیامبر گرامی اسلام است: «اگر با تو محاجه کردند، بگو من و پیروانم تسلیم خدا شدیم» دلالت روشن تر اینکه به پیامبر دستور می‌دهد که ای پیامبر به اهل کتاب و امیین بگو تسلیم شوند که اگر تسلیم شوند، هدایت می‌یابند. پرسش این است که در برابر چه چیزی باید تسلیم شوند؟ قطعاً در اینجا دو فرض بیشتر وجود ندارد: اول اینکه در مقابل آنچه که در آیین خود به آنان اعتقاد دارند، تسلیم باشند و به همان عمل کنند و دوم اینکه در برابر پیام و آیینی که پیامبر اسلام مبلغ آن است، تسلیم شده و مطیع آن حضرت باشند. واضح است که فرض اول نه تنها با محتوا و سیاق این آیات همخوانی ندارد، بلکه با اهداف و مقاصد کلی قرآن کریم نیز در تضاد بوده، با هدف رسالت پیامبر خاتم نیز مخالف است و آن را نقض می‌کند. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می‌گوید: «الضمیر فی حَاجُّوكَ راجع إلى أهل الكتاب و هو ظاهر و المراد به حاجتہم فی أمر الاختلاف بأن يقولوا: إن اختلافنا لیس لبغی منا بعد البیان بل إنما هو شیء ساقنا إلیه عقولنا و أفهامنا و اجتهدنا فی تحصیل العلم بحقائق الدین من غیر أن ندع التسلیم لجانب الحق سبحانه و أن ما تراه و تدعو إلیه یا محمد من هذا القبیل، أو يقولوا ما یشابه ذلك...»^{۳۸} (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۳: ۱۲) شهید مطهری در کتاب عدل الهی می‌نویسد:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً»^{۳۲} (فتح/۲۸).

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۳۳} (صف/۹).

صاحب مجمع البیان در ذیل آیه اخیر می‌گوید: «و فی هذه دلالة علی صحه نبوة نبينا محمد صلى الله عليه و آله لأنه سبحانه قد أظهر دینه علی جمیع الأديان بالاستعلاء و القهر و إعلاء الشأن كما وعدة ذلك فی حال الضعف و قلة الأعوان و أراد بالدين جنس الأديان فلذلك أدخل الألف و اللام»^{۳۴}

آنگاه از امیرالمؤمنین -علیه السلام- نقل می‌کند که: «كَلَّمَا فُوَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى لَا تَبْقَى قَرِيْبُهُ إِلَّا وَ يَنَادِي فِيهَا بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَكْرَةً وَ عَشِيًّا»^{۳۵} (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۹: ۴۲۰).

۲- «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^{۳۶} (آل عمران، ۱۹).

در این آیه کریمه به صراحت اشاره شده است که دین در نزد خداوند اسلام است. واژه «اسلام» به معنای تسلیم بوده و منظور آیه این است که حقیقت دین چیزی جز تسلیم در برابر خدا نیست و همه انبیاء برای اقامه یک دین - که همان اسلام است - قیام کرده‌اند، ولی از لوازم قطعی آیه، تسلیم شدن در برابر آیین پیامبر اسلام و دست کشیدن از سایر ادیان و آیین‌هاست، زیرا در عصری که پیامبر اسلام احکام و معارف الهی را از جانب خدا برای مردم به ارمغان آورده است، تسلیم جز با تبعیت از آن حضرت معنا

«قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^{۴۰} (آل عمران/۸۴). با توجه در این آیه مشخص می‌شود که همه انبیای الهی در یک مسیر حرکت کرده، سیر رسالت آنان به رسول گرامی اسلام منتهی شده و پذیرش رسالت آن حضرت و ایمان داشتن به آنچه بر او نازل شده، از اجزای جدایی ناپذیر «اسلام» بلکه جامع همه تعالیم انبیای پیشین است.

صاحب تفسیر تسنیم در این ارتباط می‌نویسد: «...افزون بر اعتقاد به اصول دین، عمل نیز باید با حجت عصر هماهنگ باشد تا عمل صالح به شمار رود و هر کاری بر اساس شریعت منسوخ، عمل صالح نخواهد بود، بنابراین، عالیتین مصادیق اعمال صالح، سیره و سنت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- و عترت طاهره (علیهم السلام) در عمل به دستوره‌های آسمانی است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش ج، ۱۴: ۷۳۳). وی همچنین می‌گوید: «قرآن حکیم هدایت اسلام مصطلح (دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم) را معیار می‌داند و با جمله «فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ» وحدت راه را با ابطال کثرتگرایی تنظیم فرموده است» (همان: ۷۳۴). استاد شهید مرتضی مطهری نیز در ذیل آیه مذکور می‌گوید: «اگر گفته شود که مراد از اسلام، خصوص دین ما نیست، بلکه منظور تسلیم خدا شدن است، پاسخ این است که البته، اسلام همان تسلیم است و دین اسلام همان دین تسلیم است، ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن همان دین گرانمایه‌ای است که به دست حضرت خاتم الانبیاء

«دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است از آن پیروی کند، این اندیشه که میان برخی از مدعیان روشنفکری، اخیراً رایج شده است که می‌گویند همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار در همه وقت یکسانند، اندیشه نادرستی است. البته، صحیح است که میان پیامبران خدا اختلاف و نزاعی وجود ندارد و پیامبران خدا همگی به سوی یک هدف و یک خدا دعوت می‌کنند. آنان نیامده‌اند که در میان بشر فرقه‌ها و گروه‌های متناقضی به وجود آورند، ولی این سخن به این معنی نیست که در هر زمانی چندین دین حق وجود دارد و طبعاً انسان می‌تواند در هر زمانی هر دینی را که می‌خواهد بپذیرد؛ برعکس، معنای این سخن این است که انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد و بداند که پیامبران سابق مبشر پیامبران لاحق خصوصاً خاتم و افضلشان بوده‌اند و پیامبران لاحق مصدق پیامبران سابق بوده‌اند، پس لازمه ایمان به همه پیامبران، این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره اوست و قهراً لازم است در دوره ختمیه به آخرین دستورهایی که از جانب خدا به وسیله آخرین پیامبر رسیده است، عمل کنیم و این، لازمه اسلام؛ یعنی تسلیم شدن به خدا و پذیرفتن رسالت‌های فرستادگان اوست» (مطهری، ۱۳۷۲ش: ۲۵۰-۲۵۳).

۳- «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳۹} (آل عمران/۸۵).

این آیه کریمه نیز با همان توضیحی که در مورد «اسلام» دادیم، دلالتی روشن بر حقانیت دین اسلام دارد. در اینجا نیز علاوه بر دلالت محتوای آیه، سیاق نیز بر مطلب یاد شده تاکید دارد. در آیه پیشین فرمود:

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^{۴۲} در این آیه نیز انتخاب راه و عقیده بر عهده خود انسان واگذار شده است.

۴-۲-۲-۲. صلح طلبی

قرآن کریم صلح طلبی را به عنوان یک اصل اساسی و مهم مطرح نموده است: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۴۳} از دیدگاه قرآن صلح، خود ارزش و هدف است. هدف از صلح، مصلحت گرایی نیست. خود صلح مصلحت است؛ زیرا با زندگی فطری انسان‌ها سازگارتر است، و در شرایط صلح، رشد و تعالی انسان و تفاهم برای رسیدن به توافقی‌ها، و سرانجام به یگانگی آیین بشری و گرایش انسان‌ها به حق امکان پذیرتر است. قرآن وصول به اهداف خود را از طریق صلح نزدیکتر، آسانتر و معقول‌تر می‌داند؛ از این رو بدان تأکید می‌ورزد (کریمی‌نیا، ۱۳۸۴: ۱۲۶). ذکر این نکته در اینجا ضروری است که اصل در اسلام بر صلح است و جنگ و نبرد با دشمنان، فقط به خاطر دفاع از حق است.^{۴۴}

ظهور یافته است و قهرا کلمه اسلام بر آن منطبق می‌گردد و بس. به عبارت دیگر، لازمه تسلیم خدا شدن، پذیرفتن دستورهای او است و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است» (مطهری، ۱۳۷۲ش: ۲۵۳).

۴-۲-۲-۴. رابطه اسلام و تعریف دوم از پلورالیزم دینی (زندگی مسالمت آمیز)

قرآن کریم ضمن اینکه بر حقانیت خود، در بعد عملی و رفتاری، با مفشارد، منادی بهترین و کاملترین نوع تکثرگرایی بوده است و پیروان همه ادیان الهی را به زندگی مسالمت آمیز فراخوانده و اصول در صدد داخل نمودن همگان در سلم و سلامت است: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^{۴۵} در میان آیات قرآن کریم می‌توان مراحل مختلفی را برای این زندگی مسالمت آمیز یافت، ما به اختصار به برخی از این مراحل اشاره می‌کنیم:

۴-۲-۲-۱. آزادی فکر و عقیده

از دیدگاه قرآن کریم، پذیرش دین و عقیده قابل اجبار نیست و اختیار آن به تفکر و پذیرش خود شخص نهاده شده است. آیات متعددی در قرآن به این موضوع اشاره کرده‌اند. آیه ۲۵۶ سوره بقره می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» اجباری در پذیرش دین نیست، زیرا ایمان و اعتقاد امری قلبی است و کسی که می‌خواهد به دینی روی بیاورد، باید آن را با دل و جان پذیرفته باشد. از دیگر آیاتی که آزادی انسان در انتخاب مرام و عقیده را به رسمیت شناخته است، آیه سوم سوره انسان است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ

از دیدگاه قرآن کریم، پذیرش دین و عقیده قابل اجبار نیست و اختیار آن به تفکر و پذیرش خود شخص نهاده شده است. آیات متعددی در قرآن به این موضوع اشاره کرده‌اند. آیه ۲۵۶ سوره بقره می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» اجباری در پذیرش دین نیست، زیرا ایمان و اعتقاد امری قلبی است و کسی که می‌خواهد به دینی روی بیاورد، باید آن را با دل و جان پذیرفته باشد. از دیگر آیاتی که آزادی انسان در انتخاب مرام و عقیده را به رسمیت شناخته است، آیه سوم سوره انسان است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ

۴-۲-۲-۴. نفی نژاد پرستی

قرآن کریم با هر گونه نژاد پرستی مخالفت کرده، ارزش‌های موهوم قومی و قبیله‌ای را محکوم می‌کند و برتری را فقط در تقوا می‌داند و تقوا نیز چیزی مقوم انسانیت انسان نیست: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^{۴۶}

«پذیرش حقوق اقلیت‌ها»، «دعوت به اصول مشترک و همزیستی مسالمت آمیز»، «سفارش به جدال احسن» از دیگر موارد مربوط به زندگی مسالمت آمیز است.^{۴۷}

۴-۲-۳. رابطه اسلام با تعریف سوم از پلورالیزم دینی (شمول گرایی)

اگرچه قرآن کریم تکرر گرایی در بعد معرفتی و اعتقادی را برنمی‌تابد و دین اسلام را به عنوان دین حق و پذیرفته شده از جانب خدای متعال مطرح می‌نماید، اما نجات و رستگاری را فقط منحصر در پیروان قرآن و مسلمانان نمی‌داند. ملاک تکلیف از دیدگاه قرآن «وسع» است. به عبارت دیگر، میزان تکلیف آدمی بر اساس وسع اوست: «لَا يَكْفُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا» (بقره / ۲۸۶). از همین رو، از دیدگاه قرآن کریم بین آنان که آگاهی بر دین حق داشتند و آن را نپذیرفتند، با کسانی که بر اثر قصور بر آن آگاهی نیافتند، تفاوت وجود دارد.

از نظر اسلام، مسأله رستگاری و نجات غیر از مسأله حقانیت است، کسی که از روی عمد و آگاهی دین حق را انکار نماید، مستحق عقوبت و عذاب است، اما در حالت عکس آن، چنین ملازمه‌ای وجود ندارد؛ یعنی چنین نیست که اهل نجات تنها کسانی

باشند که به شریعت حق گرویده و به دستورات آن عمل می‌نمایند (حسین زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۰). کسانی که به دین حق، یعنی دین اسلام، ایمان نیاورده‌اند، دو دسته را تشکیل می‌دهند: دسته اول کسانی هستند که بر حقانیت و برتری دین اسلام واقفند، اما از سر عناد و لجاجت آن را نمی‌پذیرند و اصطلاحاً جاهل مقصرند و دسته دوم کسانی هستند که حقیقت اسلام بر اثر قصور و نه تقصیر بر آنان پوشیده مانده و اصطلاحاً جاهل قاصر هستند. همان‌گونه که ذکر شد، دسته اول لایق عذابند، اما دسته دوم به علت قصور از عذاب برکنار خواهند بود. این دیدگاه برگرفته از برخی آیات قرآن کریم است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱- «لَا يَكْفُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا» (بقره / ۲۸۶)، خدا از هر کسی به اندازه وسع و توانش تکلیف می‌خواهد، براساس این کریمه، کسانی که آگاهی و قوف بر حق در وسع و توان آنان نبوده، در پیشگاه خدای متعال معذورند. علامه طباطبایی با استناد به این آیه فرموده است: «... امر مغفول در وسع انسان نیست، همچنین، کاری که انسان [توسط عامل خارجی مانند دشمن] از انجام آن منع شده است [هر چند انسان به حقانیت آن آگاه باشد]. این آیه همان‌طور که تکلیف را در جایی که خارج از وسع باشد، ساقط می‌کند، ضابطه‌ای کلی نیز در مورد تشخیص عذر و تشخیص آن از غیر عذر می‌دهد. این ضابطه کلی این است که ترک تکلیف مستند به اختیار و اکتساب خود انسان نباشد و او در ترک آن هیچ دخالتی نداشته باشد. بنابراین، کسی که به همه دین یا به بخشی از معارف حقه آن جاهل است، اگر جهلش به واسطه کوتاهی و سوء اختیار خودش باشد،

السلام- در روایتی می‌فرماید: «النَّاسُ عَلَى سِتِّ فِرَقٍ يُتَوَلَّوْنَ كُلُّهُمْ إِلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ وَالضَّلَالِ وَهُمْ أَهْلُ الْوَعْدَيْنِ الَّذِينَ وَعَدَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْكَافِرُونَ وَالْمُسْتَضْعِفُونَ وَالْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ^{۵۰} إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَالْمُتَعَرِّفُونَ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا وَأَهْلُ الْأَعْرَافِ»^{۵۱} (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۳۸۲). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در این تقسیم بندی، فقط دو گروه کلی مؤمنان و کافران وجود ندارند، بلکه گروه سومی نیز هستند که با عنوان گمراهان از آنان نام برده شده و آنها خود چهار گروهند: مستضعفان، واگذار شدگان به امر خدا، اعتراف کنندگان به گناهان و اهل اعراف. از این روایت نیز اهل نجات بودن گروه سوم را می‌توان برداشت کرد. در روایت دیگری زراره می‌گوید به خدمت امام محمد باقر - علیه السلام - شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض نمودم که ما با هر کس که علوی باشد، دوستی و محبت می‌کنیم و از مخالفان و غیر علویان بیزاری می‌جوییم. امام به من فرمود: «يَا زُرَّارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ فَأَيْنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ أَلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا أَيْنَ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَيْنَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا أَيْنَ أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ أَيْنَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ»^{۵۲} (همان، ج ۲: ۳۸۳). در این روایت نیز به گروه سوم اشاره شده است که می‌توانند اهل نجات باشند. بر اساس این گونه روایات است که استاد شهید مرتضی مطهری عمده دلیل عقوبت آدمیان را دشمنی و عناد با حق دانسته، افرادی را که ذاتا و به واسطه قصور فهم و ادراک و یا به علل دیگر در شرایطی به سر می‌برند که مصداق منکر و یا مقصر در تحقیق و

مسئول ترک تکلیف خود او بوده و معصیت نموده است، ولی اگر جهل و غفلت و ترک تکلیف او به واسطه کوتاهی خود او نبوده، این ترک تکلیف مستند به اختیار او نبوده و گناهکار محسوب نمی‌شود و کار او مخالفت تعمدی و استکبار از حق و انکار آن به شمار نمی‌آید...» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۲ و ۵۳). بنابراین آیه کسی که تلاش خود را به کار گرفته، اما به دین حق دست نیافته، معذب نخواهد بود.

۲- «إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا»^{۴۸} (نساء/۹۷-۹۹).

در این آیات کریمه به مستضعفین اشاره شده؛ همان کسانی که امید عفو و بخشش آنان از سوی خدای متعال می‌رود. گرچه این آیات ابتدا به کسانی اشاره می‌کند که به خاطر زندگی در محیط شرک و کفر نتوانسته‌اند براساس دین حق عمل نمایند، اما دایره استضعاف فقط به همین مورد خلاصه نمی‌شود و تمام کسانی که به خاطر قصور مکانی، اقتصادی و فکری دچار چنین سرنوشتی شده‌اند، مستضعف به شمار رفته، در پیشگاه خداوند معذورند.^{۴۹} بر این اساس، کسانی که با دین حق جنگ و عناد نداشته‌اند، بلکه بر اثر جهل و غفلت از درک حقیقت محروم مانده‌اند، اهل نجات هستند.

در روایات معصومین - علیهم السلام - نیز به افرادی اشاره شده که با اینکه بر دین حق نیستند، اما امید نجات آنان می‌رود. امام جعفر صادق - علیه

جستجو نیستند، در زمره مخالفان و منکران قرار نمی‌دهد (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۹۹).

نتیجه

۱- اسلام گرچه در لغت به معنای انقیاد و تسلیم در برابر خداست، اما در عرف قرآن عنوان تنها دینی است که از سوی خدای متعال به وسیله همه پیامبران الهی برای بشر به ارمغان آورده شده است. گوهر این دین چیزی جز تسلیم نیست؛ تسلیمی که جز با پذیرش رسالت همه پیامبران، به ویژه خاتم آنان- (صلوات الله علیهم اجمعین)- تحقق نیافته و سخن گفتن از «تسلیم» بدون ایمان داشتن به پیامبر اسلام- (صلی الله علیه وآله)- ادعایی است مخالف آیات قرآن کریم.

۲- مفهوم قرآنی اسلام به هیچ روی با «پلورالیزم دینی» به معنی «همه حق انگاری» ادیان و مکاتب مختلف سازگار نبوده، پذیرش شریعت خاتم را از لوازم جدایی ناپذیر «تسلیم» بودن در برابر خدای متعال معرفی می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱- سلم و سلامه به معنای نداشتن آفات ظاهری و باطنی است.

۲- و همچنین از این باب اسلام به معنای انقیاد است، زیرا از سرکشی و امتناع سالم است.

۳- اسلام و استسلام به معنای فرمانبرداری است.

۴- اسلام اصلاً از سلم گرفته شده و معنایش داخل شدن در سلم است و اصل سلم سلامتی است، زیرا اسلام فرمانبرداری براساس سلامتی است.

۵- آری هرکس خودش را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار است، پاداش او در نزد پروردگارش [محفوظ] است و ترس و اندوهی بر آنان نیست.

۶- هنگامی که پروردگارش به او گفت تسلیم شو، گفت: من تسلیم پروردگار عالمیان شدم.

۷- پس اگر با تو مجادله نمودند، بگو من خود را تسلیم خدا کردم.

۸- آیا جز دین خدا را می‌جویند، حال آنکه، آن‌که در آسمان‌ها و زمین است، از روی میل یا به اجبار تسلیم او هستند و به سوی او باز می‌گردند.

۹- گفت: پروردگارا، من به یقین به خودم ظلم کردم و به همراه سلیمان تسلیم الله، پروردگار جهانیان شدم.

۱۰- برآستی دین در نزد خدا اسلام است و کسانی که به آنان کتاب داده شده، با یکدیگر اختلاف پیدا نکردند، مگر بعد از اینکه علم به دست آوردند، از روی ظلم بین خودشان و کسی که به نشانه‌های خدا کفر بورزد، پس خدا زود حساب است.

۱۱- و هرکس جز اسلام دین دیگری را بجوید، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت در زمره زیان دیدگان است.

۱۲- و از دین تشریح کرد آنچه را که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی نمودیم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم و آن این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

قرار بده و نیز از نسل ما امتی مسلم قرار داده و مناسب است که ما را به ما نشان بده! به درستی که تو توبه پذیر مهربان هستی.

۱۷- و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به این سفارش کردند که: ای فرزندان من! خدا این دین را برای شما برگزیده است؛ پس جز در حالتی که مسلمان هستید، نمیرید.

۱۸- و موسی گفت: «ای قوم من، اگر ایمان آورده‌اید، به خدا توکل کنید، اگر مسلمان هستید. ۱۹- پروردگارا، حقیقتاً به من پادشاهی دادی و علم تاویل خواب به من آموختی، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن.

۲۰- به راستی که دین در نزد خدا اسلام است.

۲۱- به راستی که دین در نزد خدا اسلام است و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، دچار اختلاف نشدند، مگر بعد از آگاهی و علم، به خاطر ظلم در بین خودشان و کسی که به نشانه‌های خدا کفر بورزد، خدا زود حساب است. اگر با تو مجادله کردند، بگو من و پیروانم خود را تسلیم خدا کردیم و به کسانی که به آنان کتاب داده شده است و امین، بگو آیا اسلام آوردید؟ پس اگر اسلام آوردند، به راستی هدایت شده‌اند و اگر روی برتافتند، فقط رساندن پیام بر عهده توست و خدا به بندگان بیناست.

۲۲- و هر کس جز اسلام دین دیگری را بجوید، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت در زمره زیان دیدگان است، چگونه خدا قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند و به حقانیت پیامبر شهادت

۱۳- بگوید: «ما به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل کردید، نیز آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، در برابر خدا تسلیم هستیم.

۱۴- پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او قائل به جدایی نیستیم و گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا [انتظار] آمرزش تو را [داریم] و بازگشت به سوی توست.

۱۵- خدای متعال با آگاهی دادن از حال هر کدام از آنان آغاز کرده، فرمود: «همه آنان به خدا ایمان آوردند». سپس به جمع بازگشت و فرمود: «بین هیچ‌کدام از آنها جدایی قائل نمی‌شویم»، زیرا چیزی که از این قبیل امور در اهل کتاب به وقوع پیوست به صورت جمعی بود، همان‌طور که یهود بین موسی با عیسی و محمد(ع) و نصاری بین موسی و عیسی با محمد قائل به جدایی شدند و به گروه‌ها و فرقه‌هایی تقسیم شدند؛ حال آنکه خدا تعالی آنان را فطرتاً به صورت امت واحد خلق کرده بود.

۱۶- و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند [و می‌گفتند]: پروردگارا، از ما بپذیر که به راستی تو شنوای دانا هستی! پروردگارا ما را تسلیم شدگان در برابر خودت

دیدگاهی فلسفی است که متأثر از واقعیات اجتماعی نیز بوده است؛ یعنی از یک سو بر مبنایی خاص در بحث «معرفت شناسی» استوار شده و از دیگر سو، از برخی واقعیات اجتماعی نیز تاثیر پذیرفته است.

۲۵- این دیدگاه را از جهتی می‌توان رویکردی «تکثرگرایانه» و از حیث دیگر دیدگاهی «انحصارگرایانه» به حساب آورد؛ «تکثرگرایانه» از این جهت که پیروان سایر ادیان را از لطف الهی محروم نمی‌داند و معتقد است آنان نیز به یمن فیض الهی می‌توانند جزو «مسیحیان بی نام» قرار گیرند؛ هر چند به شناخت حقیقت مسیحیت نائل نشده باشند، و انحصار گرایانه از این حیث که راه حق را منحصر در یک راه می‌داند.

۲۶- او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، گرچه مشرکان را ناخوشایند آید.

۲۷- با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، بجنگید تا به اختیار خود در حالی که متواضع و فروتن‌اند، جزیه بپردازند و یهود گفتند: غزیر، پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. این گفتاری است که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کفر ورزیدند شباهت دارد؛ خدا آنان را نابود کند، چگونه منحرف می‌شوند. آنان دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند، مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او

دادند و دلایل روشن برای آنان حاصل شد، هدایت می‌کند؟ و خدا مرد ستمکار را هدایت نمی‌کند.

۲۳- بگو ای مردم، به یقین من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، [فرستاده] همان کسی که ملک آسمان‌ها و زمین برای اوست، هیچ معبودی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و رسول و نبی امی او ایمان بیاورید. کسی که به خدا و کلماتش ایمان دارد و از او پیروی کنید، شاید هدایت یابید.

۲۴- این دیدگاه امروزه بیش از همه با مبدع آن «جان هیک» (John Hick) (متولد ۱۹۲۲م) متکلم معروف پروتستان شناخته شده و حداقل متأثر از سه عامل بوده است: الف- نظام معرفت شناسی کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) و تفکیکی که وی میان بود (noumenon) و نمود (phenomenon) قائل می‌شود؛ بدین صورت که آنچه ما می‌شناسیم، نمودهاست، نه بودها و خود چیزها. جهانی که بر ما آشکار می‌شود، جهان نمودهاست، نه جهان بودها و حقیقت اشیا (کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۶: ۲۷۱؛ هالینگ دیل، مبانی و تاریخ فلسفه غرب: ۱۶۲؛ ژان هرش: ۲۰۴) بر این اساس، شناخت حقیقی برای کسی امکان پذیر نیست و شناخت های بشری جلوه‌ای از حقیقتند و نه خود حقیقت؛ ب- آشنایی مسیحیان با پیروان سایر ادیان (مصاحبه با جان هیک، اخبار ادیان، ش ۱۲، اسفند و فروردین ۱۳۸۴: ۴۲)؛ ج- وقوع جنگ‌ها و درگیری های دینی و مذهبی (جان هیک، پلورالیسم دینی و اسلام قبسات، ش ۳۷، پاییز ۱۳۸۴: ۴۰). می‌توان گفت این دیدگاه در واقع

این [سخن] در حالت ضعف و قلت یاوران بوده و مرا د از دین جنس ادیان است، به همین خاطر، بر سر آن الف و لام آورده است.

۳۵- به کسی که جانم در دست اوست، سوگند که هیچ قریه‌ای نمی‌ماند، مگر آنکه در آن صبح و شام به وحدانیت خدا شهادت داده می‌شود.

۳۶- دین در نزد خدا فقط اسلام است و کسانی که کتاب داده شده‌اند، دچار اختلاف نشدند، مگر بعد از آنکه برای آنان علم حاصل شد، از سر ظلم و سرکشی که در میانشان بود، و کسی که به آیات خدا کافر شود، خدا زود حساب است.

۳۷- اگر با تو محاجه نمودند، بگو من و پیروانم خود را تسلیم خدا نموده‌ایم، به اهل کتاب و امیین بگو آیا اسلام آوردید؟ اگر تسلیم شدند، حقیقتاً هدایت شدند و اگر روی گرداندند، فقط ابلاغ پیام الهی بر توست و خدا خود به حال بندگان بیناست.

۳۸- ضمیر در حاجوک به روشنی به اهل کتاب بر می‌گردد و منظور محاجه نمودن با اهل کتاب در امر اختلاف است؛ در مورد اینکه بگویند: اختلاف ما از روی ستمگری بعد از بیان حق نیست، بلکه عقل و فهم و اجتهاد ما در کسب علم به حقائق دین ما را به اینجا کشانده است، جز آنکه ما تسلیم خدای سبحان هستیم و ای محمد! آنچه را که تو می‌بینی و بدان دعوت می‌کنی نیز از همین قبیل است (هم ما برحقیم و هم تو)، یا حرف‌های از این قبیل بگویند...».

۳۹- و هر آن‌کس غیر اسلام دینی را برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

نیست، پرستند؛ منزّه و پاک است از آنچه شریک او قرار می‌دهند. می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ ولی خدا جز اینکه نور خود را کامل کند، نمی‌خواهد؛ هر چند کافران خوش نداشته باشند.

۲۸- ای اهل ایمان! یقیناً بسیاری از عالمان یهود و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند و همواره از راه خدا بازمی‌دارند و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذابی دردناک خبر ده.

۲۹- هیچ خانه‌ای بر روی زمین باقی نمی‌ماند، جز آنکه خدا اسلام را در آن وارد می‌کند.

۳۰- در مورد فرمایش خدای تعالی: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» این گونه می‌شود که همه به حقانیت محمد- صلی الله علیه و آله- اقرار می‌نمایند.

۳۱- سوم آنکه: دین او از همه ادیان بالاتر قرار گرفته، بر آنان و اضداد و مخالفانش قهر و غلبه پیدا می‌کند و این است مقصود از: تا بر همه ادیان غالب شود.

۳۲- او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب کند و خدا برای شهادت کافی است..

۳۳- او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد؛ گرچه مشرکان را ناخوشایند آید.

۳۴- و این آیه دلالت بر صحّت نبوت پیامبر ما محمد - صلی الله علیه و آله- دارد، زیرا خدای سبحان، دینش را با برتری بخشیدن و قهر و تفوقشان بر همه ادیان غالب ساخته، آنچنان که وعده فرموده،

۴۸- به راستی کسانی که فرشتگان جان آنها را می‌گیرند، در حالی که ظالم بر خود هستند، به آنها می‌گویند: در چه حالی بودید؟ می‌گویند: ما مستضعفین در زمین بودیم. می‌گویند: آیا زمین خدا گسترده نبود تا شما در آن هجرت کنید، آنان جایشان جهنم است و جایگاه بدی است، مگر آن گروه از مستضعفان از مردان و زنان و فرزندان که نمی‌توانند چاره‌ای بکنند و راهی نمی‌یابند.

۴۹- همان، ج ۵: ۵۱-۵۲.

۵۰- اشاره به آیه ۱۰۶ سوره توبه: «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرٍ اللَّهُ إِمَّا يَعْدِلُ فِيهِمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ».

۵۱- مردم شش فرقه اند که بازگشت همه آنها به سه فرقه اصلی است: اهل ایمان، کفر و ضلال. و دو وعده در مورد آنان داده شده است: کسانی که به آنان وعده بهشت و جهنم داده شده و آنان مؤمنان و کافران هستند و [دیگر] مستضعفان، کسانی که واگذار به امر خدا شده‌اند؛ یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه آنان را می‌پذیرد، و اعتراف کنندگان به گناهانشان؛ کسانی که اعمال نیک و بد را در هم آمیخته‌اند و نیز اهل اعراف.

۵۲- ای زراره! سخن خدا از سخن تو صادق تر است، پس [با این تقسیم بندی تو] کجا رفتند کسانی که خدای متعال در مورد آنان فرمود: إِيَّاكَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا، کجا رفتند مرجون لامرالله؟ (واگذار شدگان به امر خدا) کجا رفتند کسانی که اعمال صالح و ناصالح را به هم در آمیختند؟ کجارتند اصحاب اعراف و مولفه قلوبهم؟

۴۰- بگو به خدا و آنچه بر ما و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم.

۴۱- و خدا به سرای سلامت دعوت نموده و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌نماید (یونس/۲۵).

۴۲- ما راه را به انسان نمایانیم، یا شکر گزار است یا ناسپاس.

۴۳- انفال/۶۱.

۴۴- برای آگاهی بیشتر، رک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲: ۶۱؛ معرفت، محمد هادی، التفسیر الاثری الجامع، ج ۵: ۹۱ تا ۹۶.

۴۵- بگوید: «ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم. میان هیچ یک از ایشان قائل به جدایی نیستیم و در برابر او تسلیم هستیم» بقره/۱۳۶.

۴۶- حجرات/۱۳.

۴۷- برای آگاهی بیشتر، رک: کریمی نیا، محمد مهدی، «دیدگاه اسلام درباره همزیستی مسالمت آمیز»، فصلنامه بصیرت، سال دوازدهم، ش ۳۵: ۱۲۵؛ عزیزان مهدی، لطیفی رحیم و حیدری حبیب، وظایف غیر مسلمانان در جامعه اسلامی، کلام اسلامی، ش ۴۶، تابستان ۱۳۸۲: ۱۳۵.

منابع

- ۱- سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴ق). **الدّر المثور** فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، بی‌چا.
- ۱۱- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷). **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی‌چا.
- ۱۲- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: انتشارات ناصر خسرو، بی‌چا.
- ۱۳- طریحی، فخر الدین. (۱۳۷۵ش). **مجمع البحرين**، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- ۱۴- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). **کتاب العین**، قم: انتشارات هجرت، بی‌چا.
- ۱۵- قدردان قراملکی، محمدحسن. (۱۳۸۵ش). **قرآن و پلورالیزم**، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم.
- ۱۶- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵ش). **الکافی**، تهران: دار الکتب الإسلامیه، بی‌چا.
- ۱۷- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲ش). **عدل الهی**، تهران: انتشارات صدرا، چاپ هفتم.
- ۱۸- هالینگ دیل، ر.ج. (۱۳۷۰). **مبانی و تاریخ فلسفه غرب**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات کیهان، چاپ دوم.
- ۱۹- هرش، ژان. (۱۳۸۳ش). **شگفتی فلسفی**، ترجمه عباس باقری، تهران: نشرنی، چاپ اول.
- ۲۱- هیک، جان. (۱۳۸۴). «مصاحبه»، **اخبار ادیان**، ش ۱۲: ۴۲.
- ۱- ابن فارس، ابوالحسین احمد. (۱۴۲۳ق). **مقاییس اللغة**، تحقیق عبد السلام محمد هارون، بی‌چا: بی‌نا، بی‌چا.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**، بیروت: نشر دار صادر، چاپ سوم.
- ۳- ثعالبی النیشابوری، ابی منصور بن اسماعیل. (۱۸۸۵م). **فقه الغه**، بیروت: اباء الیسوعیین، بی‌چا.
- ۲۰- کریمی نیا، محمد مهدی. (۱۳۸۴). «دیدگاه اسلام درباره همزیستی مسالمت آمیز»، **بصیرت**، ش ۳۵: ۱۲۵.
- ۴- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸ش). **تفسیر تسنیم**، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول.
- ۵- حویزی، عبد علی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). **تفسیر نورالثقلین**، قم: انتشارات اسماعیلیان، بی‌چا.
- ۶- خفاجی، شهاب الدین احمد. (۱۲۸۲ق). **شفاء الغلیل فیما ورد فی کلام العرب من الدخیل**، بی‌چا: مکتبه الوهییه، بی‌چا.
- ۷- رازی، فخر الدین. (۱۴۲۰ق). **مفاتیح الغیب**، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، چاپ سوم.
- ۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت: نشر دار العلم، بی‌چا.
- ۹- ریچاردز، گلین. (۱۳۸۳ش). **رویکردهای مختلف به پلورالیزم دینی**، ترجمه رضا گندمی و احمدرضا مفتاح، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ دوم.

- 26- Jeffery, A. (1938). **THE FOREIGN VOCABULARY OF THE QUR'AN**. Baroda: Oriental Institute.
- 27- Marmion D., & Hines Mary E. (2005). **The Cambridge companion to Karl Rahner**. Cambridge: Cambridge University Press.
- 28- **Merriam-Webster Collegiate Dictionary**, 2005-2006 .
- ۲۲- هیک، جان. (۱۳۸۴). «پلورالیسم دینی و اسلام»، **قبسات**، ش ۳۷: ۴۰.
- 23- Copleston, F. (1960). **A History of Philosophy**. New York: Doubleday.
- 24- Hick, J. (1980). **God has many names**. Philadelphia: West Minster.
- 25- Hick, J. (2001). **Dialogues in the Philosophy of Religion**. London: PALGRAVE.